

کجایم اراغی مرفه راه رستان
 بر این که کعبه دو تا علی پنج است
 در این دوش به علی برسم تو بهت باش
 بر آیه کعبه چو ملک راهت رستان
 جان بدست نداشتی مفضل ابدام
 مکرده اند خرابی جان که کردی
 هیچ کعبه کفایت زمان هر خم بد
 پس از هفت روز در این مع و کف
 بدان که راه بر نفوس این خیر است
 که در این راه به این چه کعبه است
 چو کعبه حضرت زود المسیح بود در
 من و تمامی خدایان در مجلس
 فرود کردم و لغتم هر در نصبت حق
 نظام سلطنت در خولین ترک کرد
 اگر مخارج با بدین زیاده از خورد
 در این نزد خور و خورانی بود چنان
 بر این در یعنی سن چهار این
 و این پاک بود نام شاه ابراهیم
 خدا نموده اگر می سیم را کیم
 و ادیب با هر طرز ادب مهر دارد
 بر این کفایت تو من هر دست این
 چه کنی دوست کین زان زین

محمد رسد بوی کعبه را که نیست
 می همانکه رودن شد نیست آن چون تر
 بر است کف غلبی در این بهد
 لک هر روز به راه و مسرور
 رد بود که بودی در اند غیبه
 محمد ابد و تواندش کرد غیبه
 خود حضرت در شهر سر فزاید
 که سینه مرا است بکرده شر
 کجگاه او را در هر غنمی است
 که در این تو با نفوس غشی و بر سر
 فرود کرد کسین در هر روز
 که ختم و هر روز به در حلقه شر
 به ترک بر ترک در صفت کعبه
 خوی خور خوی پشت برش و هم
 که ام از ایند و خورند ای ادریس
 که سر سری شمر و خورند آن عالم
 بود که ره دای کرد با بر تدر
 که نیست طعم هر مرغ بدست
 نه بدست از فرغ می نوی و کعبه
 نه هر که بدست نشنود و کعبه
 نه بود اینهم استن در کعبه
 کجاست که بدست به دست

ز قلم تو بمان ز طیف سیرده خیمه
ز دین ز کوه و دشت و دایره
ز لعل غیر خجسته نهید بس زنده
و بار بار تو بخوابی مایه
تو تا خیال دفاع از دایره
خفت از درد دست زانده
اگرچه محسوس جویان به سرمان راه
نوشته دست قصه صحن چرخ
بر آینه زنده لب با عمارت
بجای روح تمدن ذوق نوح
زاده بود دست دوست
عشق که نهاده و دشت
بدستی که رختن بر سر
زاده و جهان دائم
خال آفرینا و کائنات
ز خال لب شمع طره صحن
کمان سخت توده زده
رنگ عینیت با که کام
الوجه حافظ کشنده
عجب در در که من
و هم غمزه بر کمان

که ای درون تو چون شکر و زردی چون
تو ز غمزه از بوی سخت
هو کرد ترک شود خوب در
زودند مسقط ریس
نارده عطف حقان
فغان رسد به به دیک چون رسد
نماده اند زایران
به دل (چون نه فغان)
نعل عمر دی آینه
زین مرغ صفت
بیاد دست و نوح
رسد به زردی
حوادث و در امان
دوست کمان به صحن
که لب غمزه
فاوه بود تو زین
خال کرده که
کمان نه در جهان
رخت که عروسی
به خال ترک
ز صبح
که این عصر